موضوع: بررسی مبانی معرفت شناسی در اجتهاد علم کلام

نکاتی در مورد علم الهی

1. علم الهی به متغیرات یکی از مسایل مشکل در فلسفه بوده است. شیخ اشراق می گوید این مساله ذهن مرا مشغول کرده و به فکر واداشته بود اما به جای نرسیدم تا اینکه در مکاشفه برای من معلوم شد که علم الهی به موجودات علم حضوری است «صفحات الاعیان عندالله کصفات الاذهان عندنا».

در همین باره این مساله مهم نیز در فلسفه مطرح شده که علم الهی به اشیا قبل از خلقت و بعد از آن چگونه است؟ مرحوم صدرا دیدگاه شیخ اشراق را در این باره عالی دانست منتهی فرموده است: این کلام علم الهی در مقام فعل را نشان می دهد، اما علم الهی به اشیاء قبل از ایجاد را چگونه است؟ شیخ اشراق در پاسخ می گویند: خداوند به ذات خویش علم دارد و ذات الهی علت همه اشیاء است و علم به علت همان علم به معلول است. مرحوم صدرا می فرماید: این مطلب علم اجمالی به اشیاء قبل از خلقت را بیان می کند اما علم تفصیلی را بیان نمی کند. شیخ اشراق در این باره دیگر چیزی نگفته است. مشائیون به گونه ای دیگر خواسته اند مساله را حل کنند . آنان گفته اند: علم الهی به اشیا قبل از خلقت، تفصیلی است منتهی علم حصولی است مانند علم مهندس به خانه ای که می خواهد در آینده بسازد. او نقشه آن خانه را در ذهن دارد. مرحوم صدرا برای حل مشکل، دیدگاه علم اجمالی در عین کشف تفصیلی را بیان کرده است .

2. نکته بدیع دیگری که مرحوم صدرا می گویند این است که: همگان به خداوند علم حضوری دارند همان است که در روایات از آن با عنوان فطرت توحیدی و الهی یاد شده است. ایشان در تعلیل این مساله گفته اند: معلول نسبت به علت وجودی خود عین ربط است و لذا هم معلول پیش علت است به تمام خصوصیاتش حاضر است و هم علت نزد معلول به مقدار ظرفیت وجودی معلول حاضر است. هیچ کس به کنه الهی نمی تواند علم داشته باشد زیرا او علت همه چیز است و چیزی علت او نیست. مرحوم علامه طباطبایی در همین باره می فرماید: اصلا منکر خداوند وجود ندارد، همه خداوند را حضورا می شناسند اما ممکن است علم حصولی به این علم حضوری مورد غفلت قرار گیرد.

تعریف فلاسفه غرب در مورد علم.

باور صادق موجه

تعریف مشهوری که در فلسفه غربی برای معرفت شده و تعریف ستنی و کلاسیکی نامیده می‌شود، این است که معرفت عبارت است از «باور صادق موجه»؟. اگر گزاره «على فقیه است» را در نظر بگیریم، آنگاه زید به این گزاره معرفت دارد که

1. على، واقعا فقیه باشد (صادق)

2. زید، گزاره مزبور را تصدیق کرده و باور داشته باشد (باور)

3. زید، برای باور خود توجیه و دلیل داشته باشد (موجهه)[[1]](#footnote-1)

در بیان یاد شده که تقریر رایج این تعریف است، نخست یک گزاره فرض شده است، آن گاه اجزای سه گانه معرفت فردی خاص (زید) نسبت به آن تبیین گردیده است. ولی با توجه به این که صدق وصف گزاره است، و وجود ذهنی گزاره، چیزی جز تصدیق یا باور فردی به چیزی نیست، بهتر آن است که باور بر صادق مقدم باشد، چنان که در تعبیر رایج آن نیز چنین است (باور صادق موجه) بنابراین، معرفت گزاره‌ای (علم تصدیقی عبارت است از باور ( تصدیق) صادق و موجه.

این تعریف، نه علم حضوری را شامل می‌شود و نه علم حصولی تصوری را، بلکه به علم تصدیقی و گزارهای اختصاص دارد، صرف نظر از این اشکال، از دو جهت مورد نقد واقع شده است، یکی از جهت ضروری بودن شرطهای سه گانه، و دیگری از جهت کافی بودن آنها.

ضروری بودن شرایط

کالین رادفور، استدلال کرده است که شناخت، بدون باور ممکن است. استدلال وی چنین است: «فرض کنید پییر سالها پیش در درس تاریخ انگلیس شرکت کرده است. اکنون از او خواسته شده است به پرسش‌هایی درباره تاریخ انگلیس پاسخ دهد، مانند این که الیزابت در چه تاریخی درگذشت؟. او این مطلب را که در گذشته خوانده بود، فراموش کرده و بدون این که باور قطعی داشته باشد، بر اساس حدس و گمان به پرسش مزبور پاسخ میدهد و می‌گوید الیزابت در سال ۱۶۰۳ درگذشت. پاسخ او صحیح است، بدون این که به آن باور داشته باشد»[[2]](#footnote-2).

این اشکال، وارد نیست، زیرا درستی پاسخ پییر، ناآگاهانه است، مانند این که فردی، بدون این که از تیراندازی از تفنگ آگاه باشد، انگشت خود را روی ماشه بگذارد و آن را فشار دهد، و تیر به هدف اصابت کند. کار او صحیح است، ولی دلیل بر آگاهی او از تیراندازی با تفنگ نمی باشد.

به بیانی دیگر، در مورد حالت‌های ذهنی پییر در مثال مزبور، چند احتمال متصور است:

1. باور و اذعان ندارد (شک و وهم) 2. باور و اذعان ظنی دارد (ظن) 3. باور و اذعان یقینی دارد (علم).

فرض سوم، مصداق علم است که در مثال مزبور منتفی است. پاسخ وی، اگر چه درست است، ولی با یکی از دو فرض اول و دوم مطابقت دارد، که مصداق علم نمی باشد. پس تصدیق علمی که مورد بحث است ندارد، هر چند علم تصوری، یا تصدیقی ظنی دارد.

کافی بودن شرایط

اشکال دیگری که به صورت جدی تر و چالشی تر بر تعریف مزبور شده مربوط به کافی بودن شرایط یا اجزاء سه گانه تعریف است، یعنی با وجود شرایط و اجزای سه گانه (باور، صادق، موجه)، معرفت تحقق نداشته باشد. این اشکال نخست توسط ادموند گتیه" در سال ۱۹۶۳ در مقاله معروفی که وی منتشر کرده، مطرح شده است. مثال زیر بیان گر نقد وی بر تعریف معرفت به باور صادق موجه، و کافی نبودن آن برای تحقق معرفت است:

تئودور و ماکس برای استخدام در دانشگاه به عنوان استاد تاریخ در مصاحبه‌ای شرکت می‌کنند. آنها هنگامی که در سالن انتظار نشسته‌‌اند با یکدیگر صحبت می‌کنند. تئودور نسبت به ماکس امتیاز، تجربه و آثار بسیار بیشتری دارد. از این گذشته او از دوستان استادی است که قرار است با هر دو مصاحبه کند. ماکس به این باور می‌رسد که با این شرایط به طور قطع تئودور استخدام می‌شود. پس از آن تئودور سکه‌های داخل جیب خود را می‌شمارد. او دوازده سکه دادر. بنابراین ماکس قضیه زیر را باور می‌کند که:

الف. تئودور استخدام می‌شود و تئودور دوازده سکه در جیب خود دارد.

ماکس به درستی از این قضیه نتیجه می‌گیرد که:

به کسی استخدام می‌شود که دوازده سکه در جیب خود دارد.

آنها مصاحبه می‌شوند و ماکس با کمال شگفتی استخدام می‌شود، چون آثار او جدیدتر از آثار تئودور است. اکنون فرض

نیز دوازده سکه در جیب دارد، اگر چه خودش از آن آگاه نبوده است.

بنابراین می‌توان هر سه قضیه زیر را بیان کرد: ۱. قضيه ب صادق است (کسی استخدام می‌شود که دوازده سکه دارد) 2. ماکس قضیه ب را باور داشت. 3. ماکس در باور ب موجه است (بر باور خود دلیل دارد).

ولی روشن است که اگر چه ب باور صادق موجه بود، ماکس به آن شناخت نداشت، چون ب به علت سکه‌هایی که در جیب ماكس است صادق است و او باور خود به ب را بر پایه شمارش سکه‌هایی به دست آورد که در جیب تئودور بود، همان کسی که ماکس به خطا گمان می‌کرد او استخدام خواهد شد.

این اشکال، در صورتی وارد است که مقصود از موجه بودن باور صادق، داشتن مطلق دلیل باشد، خواه آن دلیل صحیح باشد یا باطل، ولی ظاهرأ مقصود از موجه بودن باور صادق در تعریف معرفت، دلیل درست است. در این مثال، دلیل ماکس نادرست است، زیرا او باور خود به این که کسی که دارای دوازده سکه است، قبول می‌شود را از این که تئودور که دوازده سکه دارد در امتحان قبول می‌شود، نتیجه گرفته است، وی از این که خودش نیز دوازده سکه دارد غافل یا نسبت به آن غافل بود. دلیل وی، مغاطی و نادرست است ولی نتیجه‌ای که گرفته است، درست است[[3]](#footnote-3).

در توضیح نادرستی استدلال ماکس می‌گوییم استدلال وی را می‌توان در قالب شکل سوم قیاس اقترانی این گونه تقریر کرد:

تئودور کسی است که در امتحان قبول می‌شود.

تئودور کسی است که دوازده دوازده سکه در جیب خود دارد.

یکی از شرایط شکل سوم اقترانی، کلی بودن یکی از دو مقدمه است که استدلال مزبور واجد آن نیست.

همچنین میتوان استدلال وی را در قالب شکل اول اقترانی این گونه تقری کرد:

کسی که در امتحان قبول می‌شود، تئودور است.

تئودور دوازده سکه در جیب خود دارد.

کسی در امتحان قبول می‌شود که دوازده سکه در جیب خود دارد.

در ساختار این قیاس خللی وجود ندارد، ولی صغرای آن یقینی نیست، زیرا شواهدی که ماکس بر اساس آنها به قبول شدن تئودور در امتحان حکم کرد، ظنی‌‌اند نه يقينی. وی، از این که یکی از اسباب قبولی در امتحان، جدید بودن آثار علمی است، غافل یا به آن جاهل بود.

مثال‌های دیگری که از گتیر و دیگران در ناکافی بودن شرایط یا اجزای سه گانه تعریف به باور صادق موجه نقل شده است[[4]](#footnote-4) نیز همگی از همین قبیل‌‌اند، یعنی دلیل نادرستی را به عنوان توجیه گر باور صادق گرفته‌‌اند، در حالی که مقصود از موجه بودن باور صادق، داشتن دلیل درست است، نه منطق دلیل. بر این اساس، اضافه کردن شرط دیگری به آن به عنوان غير مغالطی بودن استدلال یا دلیل توجیه گر قضیه - چنان که یکی از معاصران گفته است . نیازی نیست . البته، وی در جایی دیگر تصریح کرده است که منظور از قيد موجه در تعریف معرفت، هر دلیل و استدلالی، ولو مغالطی و نادرست نیست. موجه سازی باید غلط، نادرست و مغالطی نباشد؟

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. ر.ک: نظریه شناخت، رودریک چیشلم، ترجمه دکتر مهدی دهباشی، ص ؛ معرفت شناسی، کریستوفر همیلتون، ترجمه رضا صادقی، ص۸۹. در دو منبع مزبور مثال -‌های دیگری ذکر شده است که متناسب با فرهنگ و ادبیات غربی است. [↑](#footnote-ref-1)
2. معرفت‌شناسی همیلتون، ص۸۹ - ۹۰. [↑](#footnote-ref-2)
3. دلیل درست، نتیجه اش هم درست است، و نتیجه نادرست، بیان گر نادرستی دلیل است، ولی دلیل نادرست بر نادرستی نتیجه، و درستی نتیجه، بر درستی دلیل دلالت نمی کند [↑](#footnote-ref-3)
4. ر.ک: معرفت‌شناسی همیلتون، ص۹۲ – ۹۴ نظریه شناخت، ص۲۵۵ - ۲۵۶. [↑](#footnote-ref-4)